

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: بیبا داراب زند

فرستنده: جعفر

۱۳ جولای ۲۰۲۰

## لیبرالیسم

(۳)

### ۴. جان لاک، بنیانگذار لیبرالیسم

بانی لیبرالیسم، جان لاک است که در دوران انتقالی سلطنت از خاندان استوارت به ویلیام و ماری به عنوان ایدئولوگ مشروطه سلطنتی وارد میدان گشت. او در رساله "حکومت مدنی" اصولی را مطرح نمود که پایه تمامی نظریات لیبرالیستی اخلاف او شد. روش او نیز چون "هابز" بر محور "فرد مجرد" می چرخید، گویی این که تعریف و مشخصات نسبت داده شده به آن کاملاً با نظرات "هابز" تفاوت داشت.

او می گوید...: از آن جا که همه افراد آدمی طبیعتاً آزاد- مستقل و برابر هستند، هیچ کس را نمی توان از حقوق طبیعی اش محروم ساخت و بدون رضایت خودش به زیر قدرت سیاسی مشخص دیگر آورد. تنها راهی که ممکن است شخص به موجب آن خود را از آزادی طبیعی محروم سازد و زیر یوغ اجتماع مدنی آید، این است که با افراد دیگر برای تشکیل یک جامعه توافق کند، تا به وسیله آن، آسودگی و تندرستی و زندگی صلح آمیزی برای شان میسر گردد و با امنیت خاطر بیشتری از دارائی خود بهره ور شوند و در برابر کسانی که عضو آن جامعه نیستند، ایمنی بیشتری داشته باشند و افراد آدمی، شمار شان هر چه باشد، می توانند اجتماع سیاسی را به وجود آورند. زیرا مجموع آن ها خدشه ای به آزادی دیگر افراد وارد نمی آورد و آنان می توانند همچنان از آزادی خود در وضع طبیعی برخوردار باشند. همین که شماری از آدمیان بنا به رضایت خود جامعه یا حکومتی بنیاد کنند، اجتماع به وجود می آید و واحد زیادی تشکیل می گردد که در آن اکثریت افراد حق اداره کلی جامعه را به دست می آورند. (۵) همانجا ص ۲۲۳

کشور به نظرم عبارت از جامعه ای متشکل از مردمان است که فقط برای تحصیل، نگهبانی و ارتقای منافع مدنی آنان برپا گردیده است. منافع مدنی را من حیات، آزادی، سلامتی، دارائی و راحتی بدن و هم چنین تملک اشیای خارجی مانند پول، سرزمین، خانه و وسایل زندگی و مانند این ها می دانم. (۶) «نظریه آزادی در فلسفه سیاسی هابز و لاک - سید علی محمودی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، پائیز ۱۳۷۷، ص ۸۴».

در نقل قول های بالا می توان عصاره نظرات فلسفه سیاسی " لاک " را یافت و با ابعاد گسترده فکری او آشنا شد. در ادامه بحث کمی دقیق تر به اصول آن می پردازیم. اما، قبل از آن، از خود سؤال می کنیم که نظریه " لاک " در مورد مشخصات " فرد مجرد " مورد بحث چیست؟ آیا فردی افسانه ای و اسطوره نیست، یا این که بیان کننده فردی واقعی می باشد؟ در نظر اول متوجه می شویم که این فرد یک سرف یا برده نمی تواند باشد، چرا که " آزاد " است. ثانیاً دارای املاک و دارائی و پول است، پس مسلماً توده عوام انگلیس هم نیست که از زمین های اشتراکی بیرون رانده شده و دارای هیچ چیز نباشد و یا برای گذران زندگی خود دست به گدائی و راهزنی بزند. بنابر این آنچه باقی می ماند و با مشخصاتی که " لاک " از این افراد می دهد، سازگاری دارد، ایشان یا جزئی از طبقه اشراف جدید آن دوران بوده که قهراً دهقانان را از زمین های اشتراکی بیرون رانده و با محصور ساختن زمین ها، آن را به مالکیت خصوصی خود در آورده بودند و یا از طبقه بورژواها که با تجاوز به آزادی سیاه پوستان افریقائی و فروش ایشان در بازار های برده فروشی امریکا و اسپانیا و حمله به سرزمین های سرخ پوستان امریکائی و قبایل هندی و چپاول ثروت های ایشان، به نان و آبی رسیده و با انباشت سرمایه در شکل پول، کالا و املاک؛ دارای " تملک خصوصی " بر آنان شده بودند. پس می بینیم که این " فرد " کاملاً واقعی است و در دوران ظهور لیبرالیسم وجود داشته است. اما، خلاف ادعای لیبرالیسم و توهم ایجاد شده از طرف هواداران این مکتب، این مشخصات به تمامی افراد جامعه اطلاق نگشته، بلکه تنها بیان کننده خصوصیات دو طبقه حاکمه قرون هفده و هژدهم انگلستان می باشد. تنها در چنین حالتی است که " فرد " مورد نظر " جان لاک " و لیبرالیسم، واقعیت عینی یافته و جان می گیرد. اما، تعمیم این مشخصات به کلیه افراد جامعه انگلستان و یا کلیه افراد بشری در طول تاریخ توهمی بیش نیست.

## ۵. مالکیت خصوصی

توهم دیگری که " جان لاک " و دیگر اصحاب لیبرالیسم به وجود آوردند، و به آن دامن زدند و باز هم بنا به ویژگی عمومی مکتب خود، " طبقات زدائی " را جایگزین روند واقعی تاریخ نمودند، پدیده " مالکیت خصوصی " است. در فصل " بورژوازی "، در قسمت " انحلال فئودالیسم " به این پدیده پرداختیم و چگونگی تکوین آن را از دل مالکیت اشتراکی زمین و چگونگی انباشت اولیه سرمایه را توسط بورژوازی به تفصیل توضیح دادیم. اما، دیدگاه لیبرالیستی به پدیدار شدن مالکیت خصوصی به مثابه یک روند تکامل تاریخی نمی نگرد، بلکه با مغلطه معنای آن و مترادف کردنش با " نتیجه کار "، آن را به مقوله ای منطقی و طبیعی و غیرقابل تفکیک از تاریخ بشری تبدیل می کند. " لاک " این مقوله را این گونه توجیه می کند: " گو این که زمین و همه موجودات فرو تر آن مشترکاً به آدمیان تعلق دارد، ولی هر کس نسبت به شخص خود دارای حق دارائی است و بر شخص او، هیچ کس را جز خود او، حقی نیست. پس می توان گفت که ثمره کار دست و تن او، از آن خود اوست. هر آنچه وی از حالت طبیعی جدا می سازد و با کار خود می آمیزد، هر آنچه متعلق به خود اوست، به آن ملحق می سازد، در زمره اموال او درمی آید.

زیرا آن چیز به وسیله او از وضع مشترک طبیعی خارج شده و با کار وی چیزی بدان پیوسته است، و لزوماً حق مشترک آدمیان دیگر از آن سلب می شود. زیرا کار هر شخص، ملک مسلم و بی چون و چرای شخص است، و همین که کار او به چیزی الحاق شد، کسی را جز خودش نسبت به آن چیز، حقی نیست و این را لااقل در مورد نعمتی که به طور فراوان یافت می شود و به حد کافی برای استفاده دیگران باقی می ماند، می توان اصلی مسلم دانست... یعنی تا حدی که انسان بتواند با کار خود حق دارائی برای خود به وجود آورده و قبل از تلف شدن هر نعمتی، بتواند با استفاده

از آن به حیات خود بهره برساند. هر چه بیشتر از این باشد، سهم او نیست و متعلق به دیگران است... به عقیده من مالکیت زمین هم مانند مالکیت همان نعمت هائی است که ذکر شد.

انسان هر مساحتی از زمین را که شخم بزند و بذر بکارد و احیاء کند و به زیر کشت ببرد و بتواند از محصولاتش استفاده کند، در مالکیتش قرار می گیرد، زیرا با کار خود آن حصه از زمین را از مالکیت مشترک همه جدا می سازد... (۷) «خداوندان اندیشه سیاسی ص ۲۳۳ و ۲۳۵».

آیا روند پیدایش "مالکیت خصوصی" زمین به صورتی بود که "جان لاک" توضیح می دهد؟ آیا واقعاً زمین های زراعتی انگلستان به مالکیت کسانی درآمد که بر روی آن کار می کردند؟

یادآوری می کنیم که بر طبق سنن فئودالی نورمن، کلیه زمین های تصرفی به شخص پادشاه تعلق داشت. او نیز زمین ها را به تیول به بارون های خود واگذار می نمود و تا زمانی که این بارون ها در خدمت پادشاه بودند و هزینه ها و نیرو های جنگی مورد نیاز پادشاه را تأمین می ساختند، حق استفاده از درآمد های زمینی که در تیول خویش داشتند، را دارا بودند. اما هر گاه از تعهدات خود شانه خالی می کردند و یا دم از استقلال می زدند، پادشاه این زمین ها را به دیگری واگذار می نمود. پس می بینیم که مالکیت زمین به بارون ها تعلق نمی گرفت، بلکه به ایشان حق بهره برداری از زمین داده می شد. حقی که ایشان با خرده مالکان و زارعان، مشترکاً دارا بودند. به این ترتیب که بارون ها نیز به نوبه خود زمین های مرغوب را برای خود نگاه داشته و مابقی را بین شوالیه های خود تقسیم می کردند و در مقابل تفویض این حق، از نیروی جنگی شوالیه ها و رعایای ایشان، هنگام جنگ بهره می بردند و در عین حال سهم مالکانه ای را در زمان برداشت محصول دریافت می داشتند. شوالیه ها نیز به همین ترتیب، زمین ها را بین زارعان تقسیم نموده و سهم مالکانه دریافت می داشتند و در هنگام جنگ زارعان را مسلح کرده و همراه خود، در کنار بارون و پادشاه به جنگ می بردند. زارعان نیز در عوض کار بر روی زمین، اولاً مالک محصول خود بودند و ثانیاً، حق استفاده اشتراکی از محصولات جنگلی و مرتع را می یافتند و می توانستند از آن طریق چوب و هیزم مورد نیاز خود و غذای دام و طیور خود را تأمین سازند. حقوقی که پس از محصور شدن زمین ها به دست مالکان از دست دادند.

تبدیل مالکیت اشتراکی به "مالکیت خصوصی" در حله اول محصول مبارزه طبقاتی بارون ها و شوالیه ها، یعنی مالکان و خرده مالکان علیه سلطنت، از یک طرف و علیه حق استفاده اشتراکی زارعان از طرف دیگر بود. در فصول گذشته دیدیم که با تضعیف قدرت مرکزی در دوران حکومت "خاندان آنژو"، اشراف به سرکشی پرداختند و در مقابل حکومت مرکزی صف آرائی کرده و برای مبارزه با حکومت مرکزی و تهاجم یکدیگر در زمین های که حق مسلم خود می پنداشتند، برج و بارو ساختند. اصولاً در تاریخ انگلستان شاهد بودیم که هر گاه حکومت مرکزی اقتدار خود را از دست می داد، اشراف فئودال اعلام استقلال نموده و مدعی مالکیت زمین های می گشتند که از طرف پادشاه به تیول در اختیار شان گذاشته شده بود. این مبارزه برای احراز استقلال مالکیت، قرن ها ادامه داشت تا این که در شرایط ویژه ای با محصور شدن زمین ها مبارزه به نفع مالکان و خرده مالکان به پایان رسید.

استقلال مالکان و خرده مالکان از سلسله مراتب فئودالی کافی نبود، بلکه همانطور که گفتیم شرایط ویژه ای لازم بود تا انتقال از مالکیت اشتراکی فئودالی به "مالکیت خصوصی" سرمایه داری به صورت کامل طی شود. این شرایط ویژه در آن دوران با بالا رفتن قیمت پشم به وجود آمد. در آن زمان اشراف از کشاورزی و زراعت روی گردانده و به دامداری و دامپروری پرداختند. به همین منظور و برای گسترش مساحت مراتع خود، برای تغذیه دام بیشتر، زمین های کشاورزی را با زور شمشیر و نیزه از چنگ زارعان خود در آورده و ایشان را بدون پناه، آواره دشت و بیابان ساختند. زارعان نیز به مقاومت و مقابله پرداختند، چرا که بنا به حق فئودالی، ایشان می بایست از محصولات زمین، جنگل و

مراتع سهمی داشته باشند تا بتوانند روزگار بگذرانند. دیدیم که چگونه شورش های دهقانی توسط نیرو های مسلح اشراف به خاک و خون کشیده شد و در نهایت به وسیله کرامول نماینده بورژوازی، جنبش مساوات طلبانه " دیگرز " سرکوب گشت .

به هر حال " مالکیت خصوصی " خلاف ادعای لیبرالیسم نه با یک استدلال منطقی که با جنگی طبقاتی جایگزین مالکیت اشتراکی گشت. این که " زمین به کسی تعلق دارد که در روی آن کار کند"، حکمی منطقی است. اما در تاریخ انگلستان هرگز واقعیت نیافت. در بهترین حالت می توان گفت که بانی لیبرالیسم دچار توهم بوده، اما واقعیت آن است که او توهمی را اشاعه داد که گویا هر که دارای اموال و دارائی و پول و زمین است، محصول کار خود را تصاحب کرده و هیچ کس حق ندارد که ایشان را از آن محروم سازد. و به همین علت حکومت و قانون باید از مالکیت ایشان حمایت کند و نگذارد کسی به دارائی و اموال ایشان حتی " چپ نگاه کند ". "اگر فردی جرأت چنین کاری را به خود داد...": به نظر من قدرت سیاسی، حق وضع قوانین است با مجازات مرگ و مجازات های سبک تر برای ایجاد نظم و پاسداری از مالکیت و به کار گرفتن جامعه در اجرای آن قوانین ... و این همه جز خیر عموم نیست ". (۸) همانجا ص ۲۱۹

حال که فهمیدیم " فرد مجرد " در لیبرالیسم دارای چه مشخصاتی است و اموال خود را چگونه به دست آورده است و یا این که ایدئولوژی لیبرالیسم چگونه سعی دارد با ایجاد توهم، این مشخصات را به تمامی " افراد " بشری، در طول تاریخ نسبت دهد و " مالکیت خصوصی اش " را موجه سازد، ببینیم چه نوع جامعه ای را برای او ترسیم کرده تا بتواند از دارائی خود حداکثر استفاده را ببرد. البته باید دقت کنیم که متفکران لیبرال هر جا که از کلماتی چون " خیر عموم " و یا " منافع مدنی " استفاده می کنند، مسلماً منظور شان خیر و منفعت عوام فاقد اموال و املاک و دارائی نیست، بلکه منظور خیر و منفعت همان " فرد " و طبقه بورژوازی و اشراف جدید تازه بورژوا شده یا به عبارت بهتر طبقه حاکمه آن دوران است. پس هنگامی که " جان لاک " می گوید " :آدمیان، چنانچه اثبات شده است، با حق آزادی و بهره وری بلامنازع از همه حقوق و امتیازات قانون طبیعی زاده شده اند. هر فرد با همه افراد بشر در دنیا برابر است و طبیعت به وی حق آن را داده است که نه تنها از دارائی خود ... در برابر صدمات و تجاوز ها حراست کند، بلکه در برابر دیگران به هنگام قانون شکنی و تعدی بـه حقوق وی قضاوت کند و آنها را به کیفر برساند ". (۹) همانجا ص ۲۲۱.

منظور آن است که طبقه بورژوازی و اشراف جدید آزاد به دنیا آمده و با یک دیگر برابرند و هر کس بخواهد به ایشان صدمه زده و یا به دارائی آن ها تجاوز کند، باید به کیفر برسد.

ادامه دارد